

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال دوم، شماره ۵، بهار ۱۳۹۵

## قبیله بنی اسد و ارتداد آن در صدر اسلام

علیرضا حمید (نویسنده مسئول)<sup>۱</sup>

بهادر قسیم<sup>۲</sup>

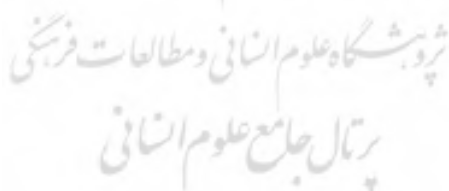
تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۲۷

تاریخ پذیرش: ۹۵/۲/۲

### چکیده

جریان ارتداد که در اصطلاح به معنی بازگشت از دین است، یکی از جدی‌ترین بحران‌هایی بود که در اواخر حیات پیامبر و همچنین دوران خلافت ابوبکر، گریبانگیر دولت نوپای اسلامی گردید که اگر شدت عمل مسلمانان در سرکوب قبایل گرویده به جریان ارتداد نمی‌بود، می‌رفت که وجود اسلام را در شبه جزیره عربستان متزلزل گرداند. در این جریان، قبیله بنی اسد تحت رهبری یکی از مدعیان تبوت به نام طلیحه بن خویلد اسدی گرد آمده و راه ارتداد از اسلام در پیش گرفتند که طی جنگ‌هایی که در عهد ابوبکر و تحت فرماندهی خالد بن ولید بر علیه آنان صورت گرفت به شدت سرکوب و دوباره به اسلام گرویدند. در این مقاله برآنیم که بدانیم شروع شکل‌گیری جریان ارتداد بنی اسد و تطور آن تا سرکوبی و همچنین علت آن چه بوده است و به روشن ساختن نقش این قبیله در این امر پردازیم.

واژگان کلیدی: ارتداد، بنی اسد، ابوبکر، طلیحه بن خویلد، بزاخه.



۱. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه شهید چمران اهواز Aliredha20@yahoo.com

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز ghayem.b@scu.ac.ir

## مقدمه

وقتی پیغمبر وفات یافت، بسیاری از عرب ها در کار اسلام دچار تردید شدند. گروهی نیز از کار خلافت نگران شدند و بیم داشتند اگر خلافت بدست قریش یا قبیله ای دیگر افتد آنرا به حکومت مطلقه تبدیل کنند. بدین جهت در سرنوشت خویش به تفکر پرداختند، زیرا پیغمبر که فرمان خدا را به آنها ابلاغ می کرد و از خطا و اشتباه مصون بود وفات یافته و کسی که دارای صفات وی باشد و بتواند مساوات میان قبایل را رعایت کند وجود نداشت و احتمال می رفت که اگر هر کس جانشین پیغمبر شود از تمایلات خود پیروی کند و کسان و نزدیکان خویش را بر دوش مردم بار کند و کارها را بدست آنها سپارد. به علاوه ممکن بود وقتی خلیفه از قبیله ای انتخاب شود، قبیله وی اهمیت پیدا کند و از اهمیت قبایل دیگر کاسته شود و عدل و مساوات از میانه برخیزد.<sup>۱</sup>

در تاریخ اسلام، در سالهای آخر زندگی پیغمبر (ص) و خلافت ابوبکر، به نام چند متنبی یعنی پیغمبر دروغی بر می خوریم؛ چون مسیلمه از طایفه بنی حنیفه در یمامه، طلحه در بنی اسد و اسود عنسی در یمن. هر یک از اینان در قبیله خود به دعوی پیغمبری برخاستند و گروهی را گرد خود فراهم کردند، اما سرانجام یکی پس از دیگری شکست خوردند و ناپدید شدند.

بعید نیست جز این چند تن که نام آنان در تاریخ ثبت شده است عده دیگری هم به چنین دعوی برخاسته باشند. پرسشی که در اینجا پیش می آید این است که پیغمبر اسلام سیزده سال در مکه مردم را به دین اسلام خواند و تا این تاریخ، که پیغمبران دروغی پدید شدند، سالیانی را نیز در مدینه به سر برد. چرا این پیغمبران از آغاز دعوت اسلام در مکه و یا لاقلاً از هنگام در آمدن محمد (ص) به مدینه به دعوی برخاستند؟ پاسخ این پرسش این است که پیش از اسلام وحدت عربی امکان پذیر نبود و اگر احیاناً یک یا چند قبیله برای غرض خاصی با یکدیگر متحد می شدند، دیری نمی گذشت که رو در روی هم می ایستادند. وقتی که وحدت دینی همه اعراب را یکی کرد، ریاست طلبان متوجه شدند که در تازه ای برای مهتری گشوده شده است و گمان می کردند که با دعوی پیغمبری میتوانند پیغمبری کنند. این پیغمبران دروغی چندی باعث زحمت مسلمانان شدند، اما سرانجام همگی سرکوب گردیدند.<sup>۲</sup>

همچنین باید خاطر نشان نمود که گروهی از شیوخ که سرنوشت قبیله خود را در دست داشتند از بیم یا به طمع مسلمان گشتند. بعضی از آنان با پیغمبر دیداری کوتاه داشته و بسیاری از مردم قبیله ها هیچگاه شخص پیغمبر را ندیده و سخن او را نشنیده بودند. در این مدت کوتاه هم مجال نبود که از طرف پیغمبر معلمانی

۱. حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

۲. شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۹۹.

نزد آنان برود تا مردم را با کتاب خدا و احکام اسلام آشنا سازد. بدین ترتیب، با روح شریعت اسلام بیگانه بودند. برای بسیاری از این قبیله‌ها پرداخت زکات، که یکی از ارکان اسلام است، تکلیفی سنگین بود و آن را نوعی باج می‌دانستند که طبیعت بی‌قید صحرائشین آن را تحمل نداشت. این‌ها همینکه شنیدند پیغمبر (ص) مرده است، سربرداشتند و نافرمانی آغاز کردند. همچنین گروهی بودند که نمی‌دانستند از مدینه و شخص ابوبکر اطاعت کنند. گفته‌ای این شاعر نمونه‌ای از تفکرات این دسته از مردم است:

اطعنا رسول الله ما کان بیننا ... فیما لعباد الله ما لابی بکر

ترجمه:

«پیغمبر خدا را چندان که در میان ما بود اطاعت کردیم. خدایا ابوبکر دیگر چه می‌گوید؟» لذا در تاریخ اسلام، جنگهایی که برای سرکوبی این جریانات شکل گرفته رخ دادند به جنگهای رده معروف شدند. جنگهای رده از دیدگاه تاریخی حائز اهمیت فراوان است و در دست داشتن تحلیل صحیحی از این جنگها می‌تواند در تحلیل فرآیند گسترش اسلام در سده نخست هجری و نیز جایگاه خلافت در برهه آغازین آن کارساز باشد. با این وصف باید عنایت داشت که اهمیت موضوع از نظر مواضع اعتقادی، خود موجب بوده است تا مبحث رده به یکی از پیچیده‌ترین مباحث در تاریخ‌نگاری صدر اسلام مبدل گردد. ابهام موجود در جریانهای فکری حاکم بر این جنگها و هم تأثیر موضع‌گیری‌ها در ضبط و تفسیر وقایع، در عمل موجب شده است تا در میان منابع تاریخی، حتی درباره فضای اصلی این جنگها اتفاق نظری وجود نداشته باشد. در پاره‌ای از روایات مسأله رده به گونه‌ای مطرح شده که گویی به جز مکه و مدینه و پیرامون آنها، کمتر عربی در شبه جزیره بر دیانت اسلام پابرجا مانده بوده است؛ در حالی که بر پایه دسته‌ای دیگر از روایات، اساساً ارتداد را در ماجرای رده نباید به معنای خروج از دین تلقی کرد. دسته سومی از روایات نیز وجود دارند که اهل رده را به دو گروه مرتدان از دین، و مسلمانان مانع زکات تقسیم کرده‌اند.<sup>۱</sup>

#### معنای لغوی ارتداد

ارتداد، در لغت به معنی «رجوع و بازگشتن» است و در قرآن هم بارها در این مفهوم به کار رفته است. ارتداد از راه برگشتن را گویند اما ارتداد و رده مخصوص به کفر است و ارتداد بازگشتن از اسلام را گویند. (ان الذین ارتدوا علی ادبارهم. سوره محمد آیه ۵۲)<sup>۲</sup>

۱. نک: پاکتچی، احمد، پژوهشی در کتابشناسی جنگهای رده، مجله مقالات و بررسیها، زمستان ۱۳۷۸، شماره ۶۶.

۲. تقفی، سیدمحمد، بازشناسی رفتار پیامبر اسلام (ص) با جریان ارتداد و تغییر عقیده، مجله علوم اسلامی، زمستان ۱۳۸۹، صص ۱۶۹

## انواع مرتدین

محققان با امعان نظر در روایات، «اهل ردّه» را بر اساس انگیزه‌ها و اهدافشان به گروه‌هایی چند تقسیم کرده‌اند:

۱. کسانی که رحلت پیامبر برای آنان بسیار غیر مترقبه و شگفت‌انگیز بود و با رحلت آن حضرت ایمان و اسلام آنان دست خوش تزلزل گشت.

۲. کسانی که گمان می‌بردند با شخص پیامبر هم‌پیمان بوده‌اند و اکنون با رحلت آن حضرت این پیمان به سر آمده است.

۳. کسانی که می‌پنداشتند قدرت و شوکت اسلام به پایان آمده و دیگر ضرورتی به ادامه‌ی وابستگی بدان در میان نیست.

۴. کسانی که اطاعت از ابوبکر را بر خود گران می‌دیدند و از این‌رو، با حفظ ایمان و اسلام خویش و انجام دادن دیگر واجبات دینی، از پرداخت زکات به وی خودداری می‌کردند؛

۵. کسانی که بر اثر تعصبات و وابستگی‌های قبیله‌ای و چشم‌داشت‌های مادی و دنیوی منقاد قدرت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله شده بودند و اکنون با سر برداشتن پیامبرانی دروغین از طایفه‌ی خویش یا طوایف همبسته‌ی خود، ترجیح می‌دادند به جای پیروی از پیامبر قرشی به پیامبری از خویش بپیوندند.<sup>۱</sup> و لذا با توجه به نوع ارتدادی که در آن برهه، میان قبیله‌ی بنی‌اسد رخ داد، آنان را میتوان در گروه اخیر دسته‌بندی نمود.

## ارتداد بنی‌اسد

رهبری مرتدین بنی‌اسد با طلیحه بن خویلد، کاهن طایفه‌ی بنی‌اسد بود که مردم بنی‌اسد دعوت او را پذیرفتند و قبایل دوست خود را به پیروی وی فراخواندند.<sup>۲</sup> پس از شنیدن خبر بیماری پیامبر طلیحه ادعای نبوت کرد. از سوی پیامبر سپاهی به سرکردگی ضرار بن الازور، به جنگ او رفت اما پس از نبردی بی‌سرانجام و نیز درگذشت پیامبر، ضرار به مدینه بازگشت. نفوذ طلیحه با پیوستن قبایل دیگری به او بیشتر شد. پس از این قبایل غطفان، عبس و ذبیان نمایندگان به مدینه فرستادند و پیشنهاد کردند نماز بخوانند، اما از پرداخت زکات معاف باشند. لیکن ابو بکر نپذیرفت، و تهدید کرد حتی اگر عقالی را که به پیامبر می‌پرداختند، نپردازند با آنها خواهد جنگید. شورشیان پس از آگاهی از مواضع «خلافت» به مدینه

۱. عالم زاده، هادی، استقرار و تحکیم خلافت در مدینه، تاریخ اسلام، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ج ۱۵؛ دروزه، محمد عزة،

تاریخ العرب فی الاسلام (بیروت، المكتبة المصریه)، ص ۳۸.

۲. حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ص ۲۱۴.

هجوم بردند و پس از نبردهایی در محلی به نام ذی قصه شکست سختی از مسلمانان خوردند که در تاریخ به «یوم ذی قصه» معروف گردید. قبایل مذکور پس از این واقعه به طلیحه پیوستند. قبایل جدیده و طی نیز علی‌رغم شیخ خود عدی بن حاتم که بر دین اسلام باقی مانده بود، به طلیحه پیوستند<sup>۱</sup> که اینک به تفصیل به شرح این واقعه مهم در تاریخ اسلام خواهیم پرداخت.

### نسب و تبار و بیوگرافی طلیحه

نام اصلی وی طلحه بوده اما مسلمانان به سبب خصمی که از او داشته اند و برای تحقیر وی، نام وی را کوچک نموده و طلیحه خطاب می‌کردند.<sup>۲</sup> وی از تیره بنی فقعس از بنی اسد بوده و نسب کامل او طلیحه بن خویلد بن نوفل بن نضله بن أشتر بن حجوان بن فقعس بن طریف بن عمرو بن قعین بن حارث بن دودان بن اسد بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مُضَر می‌باشد<sup>۳</sup> و به کنیه ابو حبال معروف بود.<sup>۴</sup> وی یکی از دلیران عرب بشمار میرفت بطوریکه وی را هماورد هزار جنگجو لقب داده اند<sup>۵</sup> و از جمله افرادی بود که از همان نخستین سالهای تشکیل حکومت مدینه به دشمنی با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برخاسته بود. و به همراهی یار و همپیمان خویش و رهبر قبیله فزازه از بنی غطفان، یعنی عیینه بن حصن فزاری، بنی اسد را به جنگ با مسلمانان و یاری مشرکان قریش فراخوانده بود. وی در سال ۴ هجری به همراهی برادر خویش سلمه بن خویلد، جمعی از بنی اسد را برای نبرد با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در منطقه قطن از آبگاه های بنی اسد، به دور خویش گردآورد که با افشای توطئه آنان توسط فردی از بنی اسد و رسیدن خبر نقشه وی به مدینه، پیامبر (ص)، ابوسلمه بن عبدالاسد را در رأس سریه‌ای برای نبرد به سوی طلیحه و یارانش گسیل داشت که سبب متفرق شدن طلیحه و یارانش و بدست آوردن برخی غنائم توسط مسلمانان گشت که این سریه در تاریخ اسلام به نام سریه ابی سلمه نامیده شد.<sup>۶</sup> همچنین یکسال بعد یعنی در سال پنجم هجری به همراهی قبیله خویش در نبرد خندق از جمله کسانی بود که در محاصره مدینه شرکت جست.<sup>۷</sup>

۱. جودکی، محبوبه، زمینه های سیاسی شکل گیری جریان رده، مجله مطالعات تاریخ اسلام، تابستان ۱۳۸۸ شمسی، ص ۹۱.

۲. دانشنامه جهان اسلام، موسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی، ج ۱ ص ۷۲۷۹.

۳. اسدالغابه، ج ۲ ص ۴۷۷؛ الاصابه ج ۳ ص ۴۴۰؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱۱ ص ۱۵۷.

۴. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱۱ ص ۱۵۷.

۵. اسدالغابه، ج ۲ ص ۴۷۷؛ مقریزی، امتاع الأسماع، ج ۴ ص ۵۳۸؛ الذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳ ص ۲۳۰؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۴ ص ۲۸۲.

۶. نک: البدایه و النهایه، ج ۴ ص ۶۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱ صص ۳۷۴ و ۳۷۵.

۷. مقریزی، امتاع الأسماع، ج ۱ ص ۲۲۴.

همچنین وی یکی از اعضای حاضر در وفد بنی اسد بشمار می آید که در سال ۹ هجری به حضور پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) رسیده و به اسلام گرویدند.<sup>۱</sup>

### آیا طلیحه قبلا اسلام آورده بود یا خیر؟

برخی نویسندگان شرق شناس همچون (لئون کاتتانی) بر این عقیده اند که طلیحه هرگز اسلام نیاورده بود و از این رو وی شرکت یافتن طلیحه را در میان اعضای وفد بنی اسد انکار نموده است و نیز طبق ادعای وی، پیامبر (ص) در زمان حیات خویش نسبت به ادعای نبوت طلیحه، شیوه مسامحت اتخاذ کرد و تا آنکه نخستین بار خالد بن ولید طلیحه را به اسلام دعوت نمود.

که (بحریه اوچ اوک) در کتاب تاریخ پیامبران دروغین به تفصیل به نقد دیدگاه کاتتانی و همچنین هم نظری وی (واکا) پرداخته است و با ارائه دلالتی از منابع متقدم اسلامی، اسلام آوردن طلیحه را در سال نهم هجری و در حیات پیامبر (ص) به اثبات رسانیده است.

اما نکته قابل توجه که در سخنان اوچ اوک بعنوان یکی از دلایل اسلام آوردن طلیحه در حیات پیامبر (ص) ذکر شده است این است که به زعم وی، بر طبق گفته ابن سعد؛ طلیحه و برادرش سلمه در غزوه پیامبر (ص) در زمرة سپاه اسلام بر علیه قبیله بنی اسد شرکت جست و چنین ذکر نموده است که: "اسلام آوردن طلیحه را، آن هم به اتفاق اعضای هیئت قبیله اش، میتوانیم در اثر ابن سعد ببینیم. بنا به عقیده ابن سعد، طلیحه به اتفاق برادرش، سلمه، برای شرکت در جنگهای (غزوات) پیغمبر حرکت کرد. محمد رسول خدا، سلمه را احضار فرمود و علمی (پرچمی) به او داده و از مهاجران و انصار نیز یک صد و پنجاه نفر را تحت فرمان وی قرار داده فرمود: تا سرزمین بنی اسد پیش برو و به آنان حمله کن. در تعقیب این فرمان سلمه سه چوپان و گله های شتر را به عنوان غنیمت گرفت و به مدینه بازگشت. این اطلاعات جزئی که منابع و مآخذ قابل اعتماد به دست می دهند، به روشنی ثابت می کند که قبیله اسد با پیروی از طلیحه، بر خلاف عقیده واکا، اسلام آورده بودند."<sup>۲</sup>

اما پس از مراجعه به کتاب طبقات الکبری از ابن سعد، نه تنها چنین موردی از حضور طلیحه و برادرش در رکاب یاران پیامبر (ص) یافت نشد بلکه دقیقا عکس آن صادق بود که همان خبر از ماجرای غزوه ابی سلمه به منطقه قطن در سرزمین بنی اسد است که حاکی از شرکت یافتن طلیحه و برادرش سلمه بن خویلد در توطئه ای علیه پیامبر (ص) و مسلمین و جمع نمودن قبیله خویش برای جنگ با مسلمانان می باشد. و اما

۱. اسدالغابه، ج ۲ ص ۴۷۷؛ الاصابه ج ۳ ص ۴۴۰؛ عیون الاثر، ج ۲ ص ۳۱۳.

۲. اوچ اوک، بحریه، تاریخ پیامبران دروغین در صدر اسلام، ترجمه وهاب ولی، تهران، ۱۳۶۴ ش، ص ۷۲.

آنچه اوچ اوک را دچار اشتباه نموده عدم درک درست وی از سخن ابن سعد و همچنین خلط نمودن نام ابی سلمه به عبدالاسد مخزومی، از فرماندهان اسلام که غزوه به نام وی نامگذاری شده با نام سلمه بن خویلد، برادر طلیحه بن خویلد است که با وجود زحمات ارزنده وی در تبیان و اثبات اسلام آوردن طلیحه در عهد پیغمبر (ص)، لیک چنین اشتباه فاحشی از سوی یک نویسنده تاریخ مسلما برازنده نخواهد بود.

### علت ارتداد طلیحه

در مورد علت ارتداد طلیحه، بنظر می‌رسد که جاه طلبی های وی و عدم علاقه او به تبعیت از پیامبری قریشی، و همچنین منع نمودن او از کهانت توسط پیامبر (ص)، سبب آن گشت که با شیوخ خبر بیماری پیامبر (ص) و قریب الوقوع بودن وفات وی، طلیحه از این امر به سود خویش بهره برده و افراد قبیله خویش و همچنین برخی قبائل همجوار و همپیمان با بنی اسد را به دور خویش جمع نموده و با استفاده از فنون کهانت که در آن خبره بود و نیز با تقلید از آیات قرآنی و سجع برخی کلمات و آیات ساختگی و انتساب آن ها به وحی الهی، خود را پیامبری جدید بر قوم خویش و عرب معرفی نماید که حوادث بعدی، دروغین بودن ادعاهای او را ثابت نمود.

### فرستادن ضرار بن ازور اسدی برای سرکوب طلیحه در زمان پیامبر

همانطور که پیشتر گفته شد، ارتداد طلیحه از اسلام، که در سال ۹ هجری به همراه افراد قبیله اش در ضمن وفد بنی اسد شرکت یافته و به اسلام گرویده بود، در واپسین ایام حیات پیامبر (ص) و پس از انتشار خبر بیماری ایشان رخ داد. بیماری پیامبر (ص) در اواخر ماه صفر سال یازدهم هجری، و هنگامی که در خانه همسر خویش، زینب بنت جحش اسدی بود آغاز شد و در همین زمان بود که خبر ارتداد طلیحه بن خویلد اسدی که در منطقه سمیراء لشکر زده بود به گوش وی رسید.<sup>۱</sup> و نخستین بار سنان بن ابی سنان اسدی که عامل پیامبر بر [صدقات] بنی مالک بود، خبر ارتداد طلیحه را به پیامبر (ص) نوشت.<sup>۲</sup>

اوچ اوک با ذکر با استناد به تاریخ طبری ذکر می‌نماید که انتشار سریع خبر بیماری پیامبر اسلام، سبب ارتداد بعضی از قبائل شد. طلیحه با استفاده از این موقعیت و از طریق کهانت خود، ادعای پیامبری کرد. عده زیادی از یهودیان به او کمک کردند. طلیحه به محلی که سمیرا خوانده می‌شد آمد و اردوگاه خود را برپا کرد. اقشار پایین مردم به او گرویدند و در اندک مدتی طرفداران طلیحه فزونی یافت. طلیحه برادر زاده خود،

۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۷ ص ۳۹۵.

۲. تاریخ طبری، ج ۴ ص ۱۳۱۳.

هَبَل را، برای رسیدن به توافقی نزد پیامبر فرستاد.<sup>۱</sup> اما لازم به ذکر است که با صحت نقل وی از تاریخ طبری در مورد ارسال برادرزاده طلیحه به گفتگو با پیامبر (ص)، لیک با مراجعه به تاریخ طبری، مشاهده شد که نام برادرزاده طلیحه، حبال بوده است که اوچ اوک آن را به اشتباه هَبَل ذکر نموده است.<sup>۲</sup> همچنین لازم به ذکر است که در برخی منابع دیگر نام وی خِبال ذکر شده است.<sup>۳</sup> ابن کثیر در کتاب البدایه و النهایه نام وی را خِبال ذکر کرده و او را پسر طلیحه و نه برادرزاده وی می داند.<sup>۴</sup>

اما بنظر می رسد که با توجه به منابع فوق و همچنین با توجه به کنیه طلیحه بن خویلد که (ابی حبال) بوده<sup>۵</sup> و همچنین با ذکر فرزندی برای طلیحه به همین نام<sup>۶</sup>، نام صحیح فرستاده طلیحه به سوی پیامبر (ص) حبال و آن هم فرزند طلیحه و نه برادرزاده وی می باشد.

به هر حال در ادامه موضوع طبری ذکر می نماید که حبال از فرشته ای به نام ذوالنون سخن گفت که وحی را به طلیحه می رساند و آنگاه بدو گفت که من فرزند خویلدیم. آنگاه پیامبر (ص) بدو فرمود: خدایت تو را بکشد و از شهادت محروم دارد.<sup>۷</sup>

آنگاه پیامبر (ص)، ضرار بن ازور اسدی و ضرار را در رأس جماعتی برای جنگ با طلیحه و یارانش گسیل داشته<sup>۸</sup> و او را بسوی کارگزاران خویش در میان بنی اسد فرستاد و به آنان دستور به قیام علیه مرتدین داد.<sup>۹</sup> به دنبال این فرمان آنان تدابیری جدی اتخاذ کردند که موجب هراس طلیحه گردید. مسلمانان در محلی به نام وریدات<sup>۱۰</sup> و مرتدان در سمیرا گرد آمدند. به تدریج از طرفداران طلیحه کاسته شد و بر تعداد لشکریان مسلمانان هر لحظه افزوده گردید. سرانجام ضرار که در نظر داشت، او را زنده دستگیر کند، به طرف او رفت. هنگام روبرو شدن، شمشیرش را بر طلیحه فرود آورد، ولی شمشیر کارگر نیفتاد و این رخداد به افزایش اعتبار طلیحه نزد مردم کمک کرد. جمله « شمشیر بر وی تاثیر نکرد» به سرعت در میان آنان انتشار

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پژوهشگاه علوم انسانی

۱. اوچ اوک، بحریه، تاریخ پیامبران دروغین در صدر اسلام، ص ۷۳.
۲. نک: تاریخ طبری، ج ۴ ص ۱۳۱۳.
۳. نک: ابن جوزی، المنتظم، ج ۴ ص ۲۴.
۴. ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۷ ص ۱۱۸.
۵. نک: بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱۱ ص ۱۵۷.
۶. نک: ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۶ ص ۳۱۳ و ۳۳۹؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱ ص ۶۳۸.
۷. تاریخ طبری، ج ۴ ص ۱۳۱۳.
۸. تاریخ ابن خلدون، ج ۱ ص ۴۸۱.
۹. مقریزی، امتاع الاسماع، ج ۱۴ ص ۵۳۸، ابن مسکویه، تجارب الأمم، ج ۱ ص ۲۸۱.
۱۰. طبری نام آن را واردات ذکر نموده است. نک: تاریخ طبری، ج ۳ ص ۲۵۷.



یافت. در این هنگام که مسلمانان سرگرم مسئله قیام طلیحه بودند، خبر رحلت حضرت محمد (ص) دریافت شد. مردم این بار به گرد طلیحه جمع شدند، طلیحه دیگر در پوست خود نمی‌گنجید.<sup>۱</sup>

### اتحاد غطفان و طی و بنی‌اسد

بدون شک این امر بیش از پیش بر قدرت و نفوذ طلیحه و مرتدین افزود و میببینیم چگونه نبردی که می‌رفت که کار طلیحه را در آخرین لحظات به پایان برساند، چگونه بر اثر یک حادثه، و به فال نیک گرفتن آن توسط مرتدین، کفه پیروزی را به نفع طلیحه و اسدیان سنگین نمود و لذا پس از این رخداد شاهدیم که برخی سران قبائل طی و غطفان که می‌دیدند کار طلیحه بالا گرفته است به همراهی صدها تن از افراد قبائل خویش به جمع یاران طلیحه پیوستند و به تجدید عهدهای همپیمانی خویش با بنی‌اسد که در جاهلیت بسته شده بود پرداختند.

برای مثال عَوْفُ الْجُدَمِی که به ذوالخمارین لقب داشت به یاران طلیحه پیوست. همچنین ثمامه به اوس بن لام طائی نیز رسولی به نزد طلیحه فرستاد و بدو گفت که پانصد نفر از طایفه جدیله با من است و اگر کاری برای شما پیش آمد، ما در مناطق قردوه و انس در نزدیک ریگزار مسکن داریم و همچنین مهلهل بن زید نیز به طلیحه خبر داد که طایفه غوث با اوست و اگر به کمک آنها نیاز داشته باشد، آنان در اکناف در نزدیکی منطقه فید سکنی دارند. همچنین عینه بن حصن به غطفانیان گفت: به خدا از وقتی پیمان ما با بنی‌اسد بریده شده است دیگر حدود و مرزهای غطفان را نمیدانیم. من پیمانی را که از قدیم میان ما بوده تجدید میکنیم و پیرو طلیحه می‌شوم. به خدا سوگند از تابع پیغمبری از هم‌پیمانان خویش باشم بهتر از آن است که پیغمبری از قریش داشته باشم. حال آنکه محمد مرده است و طلیحه مانده است و غطفانیان نیز با رأی او موافقت کردند.<sup>۲</sup>

نکته لازم به ذکری که در این مبحث مشاهده می‌شود و بسیار حائز اهمیت است، آگاهی از نقش عصبیت و همپیمانی قبائل و علی‌الخصوص پیمان‌هایی است که بسی پیش از اسلام در بین این قبائل بسته شده بودند. بطوریکه با مطالعه تاریخ مردمان و قبائل عرب قبل از اسلام متوجه خواهیم شد که مسئله‌های عصبیت قومی و قبیله‌ای که تحت عناوین نَسَب و حَسَب و عَصَب از آنها یاد می‌شود تا چه میزان بر

۱. اوج اوک، بحریه، تاریخ پیامبران دروغین در صدر اسلام، ص ۷۶. همچنین نک: تاریخ طبری، ج ۳ ص ۲۵۷؛ ابن مسکویه، تجارب الأمم، ج ۱ ص ۲۵۰.

۲. تاریخ طبری، ج ۳ ص ۲۵۷؛ ابن مسکویه، تجارب الأمم، ج ۱ ص ۲۵۰.

سرنوشت آنان تأثیرگذار بود و این روند حتی پس از مسلمان شدن این قبائل و در قرون متأخر اسلامی نیز به کرات در تاریخ اسلام به وضوح قابل مشاهده و ملموس است.

بطوریکه حتی ایمان آوردن این قبائل به طلیحه (اگر واقعا بتوان آن را ایمان آوردن قلبی و واقعی و نه صرفا تبعیت) دانست را نیز میتوان بر اساس همان عصبیت‌های قبیله‌ای و حق و حقوق هم‌پیمانی این قبائل با همدیگر تفسیر نمود. چرا که این امر به وضوح در سخنان عیینه بن حصن فزاری، رهبر قبیله غطفان در میان افراد قبیله خویش، که در آن تبعیت از پیامبری چون طلیحه اسدی که از میان هم‌پیمانان غطفانیان، یعنی قبیله اسد، برخاسته است را به تبعیت از پیامبری قریشی ترجیح می‌دهد که این امر چیزی جز تعصب کورکورانه وی از رسوم و احلاف جاهلیت و دور بودن وی از اخلاق و موازین اسلامی که هیچ قوم و قبیله‌ای را برتر از دیگری ندانسته و همه را به برادری و یکسان بودن حقوق فراخوانده است، نمی‌رساند.

همچنین جالب توجه است که بیشتر گروینندگان به طلیحه را، همان افراد قبیله خویش و یا هم‌پیمانان قبیله‌ای آنان، یعنی دو قبیله طی و غطفان و آن هم بصورت گسترده و به همراه شیوخ آن قبائل تشکیل می‌دهند و به ندرت از دیگر قبائل به جمع یاران او پیوستند. حال اگر این پیوستن‌ها واقعا بر اساس رسوخ و ایمان قلبی و واقعی به نبوت طلیحه داشت بسیار مشکل می‌نمود که در این مدت بسیار کوتاه از اعلام ارتداد طلیحه و ادعای تبوت خویش، این خیل عظیم از افراد به گرد او جمع شوند که اگر دعوت او را با دعوت پیامبر (ص) که سالهای سال، پس از تحمل مشقت‌های بسیار، به سختی و اندک اندک توانسته بود افرادی را با ایمان قلبی به تبوت خویش جذب کرده، مقایسه کنیم، درمی‌یابیم که دعوت طلیحه به نبوت خویش تا چه اندازه بر اساس و محور عصبیت‌های قبیله‌ای بوده است و بنظر می‌آید چون تعداد بسیاری از افراد و سران این قبائل، از آن رو که پس از اسلام، منزلت خویش را با دادن زکات به پیامبر (ص) و دولت مدینه، تحقیر یافته حساب می‌نمودند و در واقع آن را نوعی تبعیت با ذلت از قریش و نوعی باج به سرور این قبیله، تفسیر می‌کردند، لذا مترصد فرصتی بودند که خویش را از این سلطه جدید مدینه رها سازند و از این رو به سرعت جذب پیامبران دروغینی شدند که با آنان خویشاوندی و یا نوعی نزدیکی و پیوند قومی و قبیله‌ای داشتند.

### شبیخون طلیحه و مرتدین به مدینه و جنگ ذوالقصره

ضرار بن أزور و قضاعی و سنان و همه کسانی که از طرف پیغمبر (ص) در میان بنی اسد بودند، وقتی هم‌پیمانی غطفانیان را با طلیحه مشاهده نمودند به سوی ابوبکر که پس از وفات پیامبر (ص) بر منصب جانشینی او دست یافته بود، گریختند و خبر طلیحه و یارانش را بدو رسانیدند و به وی گفتند که مراقب وضع باشد. طبری از ضرار بن أزور اسدی نقل میکند که گفت: تا به حال هیچ کس را به جز پیامبر (ص)

چون ابوبکر آماده جنگ ندیدیم. ما جریان طلیحه و یارانش را برای او تعریف می کردیم و گویی او به قصه ای خوشایند گوش می داد.<sup>۱</sup>

بر پایه گزارشات تاریخی، وسعت و کثرت ارتداد در میان این قبائل چنان بود که ذکر نموده اند که از قبائل بنی اسد و طی و غطفان، جز اندکی از افراد، همگی راه ارتداد از اسلام در پیش گرفته بودند. مردم بنی اسد در منطقه سمیراء و فزازه و گروهی از غطفانیان در جنوب طیه و مردم قبیله طی در حدود سرزمین خویش اجتماع کردند. مردم ثعلبه بن سعد و مرّه و عبس در منطقه ابرق ربه گردآمدند و جمعی از مردم کنانه نیز به آنان پیوستند و چون جای ماندن کافی نداشتند لذا طلیحه یاران خویش را به دو گروه تقسیم کرد. گروهی در منطقه ابرق بودند و گروهی دیگر به سوی منطقه ذوالقصبه روان شدند که طلیحه، حبال را به ریاست گروه دوّم گماشت.

هنگامی که این قبائل در مناطق یاد شده اردو زدند، نمایندگان خویش را برای گفت و گو با ابوبکر به سوی مدینه فرستادند. هنگامی که نمایندگان قبائل عصیان کرده نزد ابوبکر رفتند، خواسته های خود را اینچنین به وی اظهار کردند: آنان حاضرند نماز اقامه کنند، ولی باید آنان را از پرداخت زکات معاف دارند و تنها در این صورت است که قرارداد صلح می تواند منعقد گردد. این پیشنهاد از طرف اکثر صحابه مناسب تشخیص داده شد و چیزی نمانده بود که نمایندگان به مقصود خود برسند؛ ولی ابوبکر این درخواست را به شدت رد کرد و هیئت نمایندگان را برگرداند. در این مورد روایت زیر را که منشاء آن از عمر می باشد، بازگو می کنند: عمر و دیگر صحابه نزد خلیفه ابوبکر رفتند و به او گفتند: بگذار آنان بی آنکه زکات بدهند نماز بخوانند، زیرا اگر ایمان به قلب هایشان رخنه کرده بود آن را نیز می پرداختند. پاسخی که ابوبکر به آنان داد چنین بود: به خداوند سوگند می خورم که از آسمانها به زمین افتادن به مراتب بهتر از دست کشیدن از جنگ در راه خدا است. مگر ممکن است، که من در راه یک چنین چیزی نجنبم؟<sup>۲</sup>

با شکست گفتگوهای مرتدین با مسلمانان و هنگامی که سفیران قبائل با جواب منفی و صریح ابوبکر نسبت به معاف نمودن آنان از پرداخت زکات مواجه شدند به میان قبائل خویش برگشته و به آنان چنین خبر دادند که تعداد مسلمانان مدینه اندک است و به تحریک قبائل خود برای حمله به مدینه پرداختند. ابوبکر نیز پس از خروج سفیران قبائل مرتد از مدینه و بازگشت آنها به میان قومشان، خود را برای نبرد با آنان آماده نمود و دستور داد که مردم در مسجد تحصن کنند و علی (علیه السلام) و زبیر و طلحه و عبدالله بن مسعود

۱. تاریخ طبری، ج ۴ ص ۱۳۸۸؛ همچنین نک: ابن مسکویه، تجارب الأمم، ج ۱ ص ۲۵۰.

۲. اوج اوک، بحریه، تاریخ پیامبران دروغین در صدر اسلام، ص ۷۸.

را بر گذرگاه های مدینه گماشت<sup>۱</sup> و به مردم گفت: «که مردمان اطراف مدینه به کفر گراییده اند و فرستادگانشان نیز دیده اند که تعداد جماعت شما اندک است و معلوم نیست که شبانه حمله کنند یا در روز؛ چرا که نزدیکترین طایفه مرتد تا اینجا بیش از یک روز فاصله ندارد. این قوم امید داشتند که شرطشان را بپذیریم و با آنها صلح کنیم که نپذیرفتیم و ردشان کردیم، پس آماده باشید.»<sup>۲</sup>

سرانجام همانگونه که ابوبکر نیز از قبل حمله قریب الوقوع به مدینه را پیش بینی می کرد و مردمان مدینه را نسبت به آن آگاه کرده و بیم داده بود، پس از سه شبانه روز، مرتدین شبانگاه به سوی مدینه حمله ور شدند و گروهی از آنان نیز در منطقه (ذی حسی) ماندند تا در صورت لزوم به کمک مهاجمین به مدینه بپردازند. هنگامی که مهاجمین مرتد، به گذرگاه های مدینه رسیدند با جنگاوران گماشته شده توسط ابوبکر که از آنان نام برده شد مواجه شدند و ابوبکر نیز چون از حمله آگاه شد کس پیش آنها فرستاد و آنها را به پایداری در برابر مهاجمین فراخواند و از آنان خواست که از جای خود حرکت نکنند و به مقاومت ادامه دهند و خود نیز به همراه افرادی که در مسجد تحصن کرده بودند و همگی نیز شتر سوار بودند به سوی مرتدین روان شد و به مقابله با آنان پرداخت که این امر سبب فرار دشمنان مهاجم گردید و مسلمانان شتر سوار همچنان به تعقیب آنان پرداختند تا اینکه سرانجام به منطقه ذی حسی که کمکیان مرتدین در آنجا استقرار داشتند، رسیدند. کمکیان مرتدین چون هزیمت یاران خویش را می دیدند با کمک آنان شتافتند و مشکهای پر از باد به ریسمان بسته بودند که آنها را با پای خویش می زدند و به جلوی شتران مسلمانان انداختند که این امر سبب رم کردن شتران و فرار آنها به سمت مدینه شد. چرا که گفته می شود شتر از هیچ چیزی چون مشک پر از باد رم نمی کند. در این نبرد هیچ یک از مسلمانان از شتر خویش نیافتاد و کسی نیز کشته نشد.<sup>۳</sup>

حطیئه بن اوس که از جمله شعرای مرتدین بود در مورد این واقعه به ستایش قوم بنی ذبیان از غطفانیان پرداخته و چنین گفته است:

فدی لبنی ذبیان رحلی و ناقتی ..... عشیه یحذی بالرماح ابو بکر  
و لکن یدهدی بالرجال فهینه ..... الی قدر ما ان یزید و لا یحری  
و لله اجناد تذاق مذاقه ..... لتحسب فیما عد من عجب الدهر

ترجمه ابیات:

۱. ابن خلدون، ج ۱ ص ۴۷۵.

۲. تاریخ طبری، ج ۴ ص ۱۳۷۱.

۳. نک: تاریخ طبری، ج ۴ صص ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۸ ص ۴۰.

«بار و شتر من فدای بنی ذبیان باد» «به سبب دلیری آن شب که ابو بکر در ریگزار میتاخت» «که کسان را بخواند و دعوت او را پذیرفتند» «که خدا را سپاهیانست که چون با آن رو به رو شوند» «دلیریشان از عجایب روزگار است.»<sup>۱</sup>

عبد الله لیشی که قوم وی جزو مرتدان بود و با غارتیان به ذو القصه و ذی حسی آمده بودند شعری گفت بدین مضمون:

أطعنا رسول الله ما كان بيننا.....فيا لعباد الله ما لأبي بكر  
ابورثها بكرا إذا مات بعده.....و تلك لعمر الله قاصمه الظهر  
فهلا رددتم وفدنا بزمانه.....و هلا خشيتم حس راغيه البكر  
و ان التي سألوكم فمنعتم.....لكالتمر او احلى الى من التمر

ترجمه آیات:

«تا پیغمبر خدا میان ما بود اطاعت وی کردیم.» «ای بندگان خدا ابو بکر چکاره است؟» «آیا وقتی او درگذشت، ابو بکر وارث وی شد» «بخدا این تحمل ناپذیر است» «چرا تقاضای فرستادگان ما را نپذیرفتید» «و از عواقب رد آن بیم نکردید» «آنچه فرستادگان ما می خواستند و پذیرفته نشد» «برای من چون خرما شیرین و بلکه شیرین تر از خرماست.»<sup>۲</sup>

همانگونه که نیز از مضمون ابیات شعرای مرتدین نیز دیده می شود، مرتدین رم کردن شتران مسلمانان و بازگشت آنان به مدینه را به مثابه پیروزی خود و شکست اهل مدینه می دانستند و چنین تصور کردند دیگر کار مسلمانان به ضعف گراییده است. اما این حادثه خللی به تصمیم و اراده ابو بکر برای جنگی دوباره با مرتدین وارد نمود و لذا تمام شب را به تهیه لوازم نبرد و آماده نمودن سپاه مسلمانان برای جنگ گذرانید و در اواخر شب بود که به همراهی سپاه خویش، بار دیگر به سوی مرتدین روان گشت. وی نعمان بن مقرن را بر بازوی راست و عبدالله بن مقرن را بر بازوی چپ سپاه گماشته و سوید بن مقرن را به همراه جمعی از سواران، طلایه دار سپاه خود قرار داد و به هنگام صبحدم با دشمن روبرو شد و مرتدان تنها هنگامی از حمله ناگهانی مسلمانان خبردار شدند که دیگر کار از کار گذشته بود و شمشیر مسلمانان در میان جمع مرتدین به کار افتاده بود. از این رو تا زمانی که آفتاب طلوع کرد، دیگر سپاه مرتدان منهزم گشته بود و شتران آنان به غنیمت گرفته شده بود و در این نبرد، سرور آنان حبال نیز کشته شد. ابو بکر نیز به همراهی سپاهیان خود به تعقیب دشمن تا منطقه ذی القصه پرداخت و پس از رسیدن به آنجا، نعمان بن مقرن را به همراه گروهی از

۱. تاریخ طبری، ج ۴ ص ۱۳۷۲.

۲. همان جا.

مسلمانان در آن مکان مستقر ساخت و خود به سوی مدینه بازگشت و در واقع این نخستین فتح مسلمانان در طی جنگهای ارتداد به شمار می‌آمد که توانسته بودند در طی آن دشمن را شکست داده و خوار و زبون نمایند. بدین صورت که زیاد بن حنظله تمیمی<sup>۱</sup> که از شرای مسلمانان بود، در طی ابیات خویش به این پیروزی مسلمانان مباحث نمود و ابیاتی سرود بدین مضمون که: وقتی به مقابله آنها رفتیم به بنی عبس نزدیک سر زمینشان حمله کردیم و بنی ذبیان را با پیکاری سخت از جای براندیم.<sup>۲</sup>

همچنین این پیروزی سبب شد که مسلمانان بیش از پیش در دین خود ثابت قدم شوند و نیز پس از شکست مرتدان در نبرد ذوالقاصه، زکات شتران صفوان و زبرقان و عدی، یکی پس از دیگری به سوی مدینه روان شوند؛ بطوریکه شتران زکات صفوان در اول شب و شتران زکات زبرقان در نیمه شب و شتران زکات عدی در آخر شب به مدینه رسیدند و گویند هنگامی که مردمان مدینه، شتران زکات را از دور دیدند، گمان کردند که مرتدان برای جنگ با آنان آمده اند و گفتند که خطر است اما ابوبکر گفت بلکه آن بشارت است.<sup>۳</sup>

نکته که لازم است در این بحث به روشنگری آن بپردازیم این است که فرستادن زکات توسط این اشخاص، یعنی صفوان و زبرقان بن در تمیمی و عدی بن حاتم طائی که همگی از بزرگان و مهتران قبائل خویش بودند، و آن هم پس از شکست نیروهای طلیحه بن خویلد اسدی در نبرد ذوالقاصه، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ آیا این پرداخت شتران بعنوان زکات به دولت مدینه، و آن هم بدین سرعت و درست پس از پیروزی مسلمین در نبرد، بر اثر ترسی بود که بر دل شیوخ این قبائل مستولی شده می‌باشد یا خیر؟ شاید در وهله اول و با مراجعه به سیاق آنچه طبری ذکر نموده است، برداشت خواننده از این امر، این باشد که بله، این افراد از مانعین زکات بودند که حال که عزت و قدرت نیروهای اسلام را در برخورد با مرتدین دیده اند به سرعت سر تسلیم فرود آورده و لذا حاضر به پرداخت زکات خویش به ابوبکر شده اند.

اما با مراجعه به کتاب الردّه، اثر واقدی، مشخص شد که این تصور نادرست است، بلکه این افراد از همان ابتدا از مشوقین قبائل خویش به ثبات و پایداری در دفاع از اسلام بوده اند و در حفظ این قبائل از پیوستن به جریان ارتداد که دامنگیر خیل عظیمی از مردمان عرب شده بود، نقش چشمگیری ایفا نموده‌اند و پرداخت زکات خویش به مدینه و آن هم بدین سرعت نه از روی تهدید، بلکه از روی طاعت واقعی و ایمان راستین به

۱. زیاد بن حنظله تمیمی، از جمله صحابیان است که پیامبر صل الله علیه و آله و سلم او را به سمت بزرگان تمیم، قیس بن عاصم و زبرقان بن بدر برای یاری در مقابله با ارتداد مسیلمه و اسود عنسی و طلیحه بن خویلد ارسال نمود. همچنین وی از شیعیان علی علیه السلام به شمار می‌آید و در تمامی جنگ‌ها همراه او بود. نک: سبل الهدی، ج ۱۱ ص ۳۵۷.

۲. تاریخ طبری، ج ۴ صص ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳.

۳. تاریخ طبری، ج ۴ ص ۱۳۷۳.

حقیقت پرداخت زکات بوده و می‌خواستند از این طریق به نیروهای اسلام که در حال نبرد با طلیحه و یارانش بودند، کمک فوری برسانند.<sup>۱</sup>

باقی مانده سپاه یاران طلیحه که غالباً از قبائل عبس و ذبیان بوده و در نبرد ذو القصه شکست سختی از مسلمانان دیدند به سوی منطقه (بزاخه)، که طلیحه پس از سمیراء به سوی آن آماده بود، رفتند و به جمع لشکریان او در آن منطقه پیوستند.<sup>۲</sup>

### اقدامات ابوبکر برای سرکوب ارتداد

پس از آنکه مسلمین با پیروزی تمام از جنگ ذو القصه فراغت یافتند، لشکر اسامه بن زید که پیش از آن در شام به سر می‌برد و نتوانسته بود به یاری مسلمانان بشتابد نیز از راه رسید و به جمع نیروهای اسلام پیوست و این امر و همچنین مالیات بسیاری که بعنوان زکات و یا غنایم به دست مسلمانان رسیده بود سبب تقویت نیروی نظامی آنان گشت بطوریکه ابوبکر، از همان منطقه ذو القصه، سپاهیان اسلام را به ۱۱ گروه تقسیم نموده و در رأس هر یک فرمانده گماشته و آنان را به سوی مناطق مختلف که دچار فتنه ارتداد شده بودند فرستاد تا اقدام به دعوت آنان به بازگشت از ارتداد خویش و پذیرش مجدد اسلام کرده یا در صورت عدم قبول، دست به سرکوب شدید و در هم شکستن مقاومت آنان در پذیرش اسلام و ممانعت از دفع زکات خویش بزنند. و همچنین به هرکدام از این فرماندهان نامه‌ای اعطا کرد که متن تمامی آن‌ها یکسان بود.<sup>۳</sup>

ابوبکر، خالد بن ولید را که یکی از قدرتمندترین و زبده ترین فرماندهان ارتش خویش بود را برای سرکوب طلیحه و یارانش برگزید. همچنین از عدی بن حاتم طائی خواست که پیش از لشکرکشی خالد بن ولید، به میان قبیله خویش رفته و آنان را مطیع کند. عدی نیز همانگونه که ابوبکر گفته بود به میان طائیان رفت و آنان را از عاقبت مقابله با ارتش اسلام و ماندن در کنار طلیحه و یارانش بیم داد و طائیان که سخن او را قبول کردند از او خواستند که خالد را از حمله به آنان بازدارد تا بتوانند دیگر برادران خود را که هنوز با طلیحه بودند را نیز از میدان جنگ کنار بکشند. همچنین عدی پس از آن به میان تیره جدیله از طائیان که در صفوف یاران طلیحه بودند رفته و آنان را نیز به ترک طلیحه و عدم پیروی از او فراخواند و آن‌ها نیز حرف وی را پذیرفته و دوباره به اسلام گرویدند و هزار سوار از آنان به ارتش خالد پیوستند.<sup>۴</sup> با این اقدام بزرگ عدی بن

۱. برای اطلاعات بیشتر، نک: واقدی، الرده، صص ۱۱۶۳ الی ۶۹.

۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۸ ص ۴۲.

۳. نک: تاریخ طبری، ج ۴ صص ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶.

۴. تاریخ طبری، ج ۴ صص ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲.

حاتم، وی توانست قبیله خویش را از میدان نبرد و گزند و آسیبی که ممکن بود در این راه به آن ها برسد مصون بدارد و همچنین با کنار کشیدن یکی از قبائل بزرگ همپیمان با بنی اسد و طلیحه و پیوستن آنان به مصاف نیروهای مسلمانان، عرصه را هرچه بیشتر بر مرتدان تنگ تر کند.

### کشته شدن عکاشه بن محصن اسدی و ثابت بن اقرم توسط طلیحه

پس از آنکه نیروهای خالد بن ولید، به منطقه بزاخه نزدیک شدند، وی عکاشه بن محصن اسدی و ثابت بن اقرم انصاری را برای تجسس و آگاهی یافتن از وضعیت طلیحه و یارانش، پیش فرستاد. آنان در راه با حبال، برادر طلیحه روبرو شدند و او را کشتند. هنگامی که خبر کشته شدن حبال به طلیحه رسید، او به همراهی برادرش سلمه، به قصد قاتلین برادر خویش شتافتند و به انتقام کشته شدن حبال، عکاشه بن محصن را به قتل رساند و سلمه بن خویلد نیز ثابت بن اقرم را کشت<sup>۱</sup> و چون طلیحه از کشتن آنان فارغ شد چنین سرود:

زعمتم بأن القوم لا خیر عندهم ..... ألیس و إن لم یسلموا برجال  
عشیة غادرت ابن أقرم ثاویا..... و عکاشة العیمی عند مجالی  
نصبت له صدر الحماله إنها..... معودة قول الکماة نزال  
فیوما تراها فی الجلال مصونة..... و یوما تراها غیر ذات جلال  
و یومان یوم المشرفیة نحرها..... و یوما تراها فی ظلال عوالی<sup>۲</sup>

ترجمه ابیات:

شما می پندارید که مردمان هیچ نیکی و سودی ندارند/ و هر که مسلمان نشود مرد نیست./ شبی که با حمله خویش، در آن جولان،/ از ابن اقرم و عکاشه عیمی<sup>۳</sup> کینه کشیدم./ من برای او بند شمشیر را نصب کردم/ که سخن دلیران را تکرار می کرد: «پیکار»/ یک روز او را در جلال و زینهار می دیدی/ و یک روز در غیر آن/ دو روز: روزی که شمشیر بر گلوگاهش بود/ و روزی که او را در سایه های بلند می دیدی.<sup>۴</sup> هنگامی که سپاهیان خالد به بزاخه رسیدند، جنازه ثابت بن اقرم و عکاشه بن محصن اسدی نشدند تا آن که زیر سم اسبان سپاه لگد مال شدند اما چون نیک و به دقت نگرستند متوجه آنان شدند و این واقعه سخت

۱. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۳۷.

۲. مقدسی، البدء و التاريخ، ج ۵ ص ۱۵۸.

۳. در فتوح البلدان، غنمی ذکر شده است که گویای نسبت او به بنی غنم بن دودان بن اسد می باشد و بنظر همین نیز صحیح تر است.

نک: بلاذری، فتوح البلدان (نسخه ی عربی)، ص ۱۰۱.

۴. مقدسی، آفرینش و تاریخ (ترجمه ی البدء و التاريخ)، ج ۲ ص ۸۴۲.



بر آنان گران آمد و بنالیدند.<sup>۱</sup> خالد چون چنین دید به سوی قبیله طی رفت و از آنان خواست که به جنگ با اسدیان پردازند اما آنان علی رغم درخواست خالد و همچنین اصرار و پافشاری های عدی بن حاتم طائی گفتند که بدلیل همپیمانی که بین ما و قبیله بنی اسد وجود دارد ما را از رویارویی با آنان معاف بدار و در عوض حاضریم با قبیله قیس بجنگیم. خالد نیز رأی آنان را پذیرفت و آنان را از رویارویی با همپیمانان اسدی شان معاف داشت.<sup>۲</sup>

### نبرد بزآخه و شکست نیروهای طلیحه

همانگونه که پیشتر ذکر شد، یاران طلیحه پس از شکست در نبرد ذو القصّه، به سوی بزآخه که طلیحه بن خویلد به همراهی یارانش اردو زده بود، عقب نشستند.<sup>۳</sup> بزآخه، نام چاه آبی در نجد واقع در اراضی بنی اسد یا طی که همسایه بنی اسد بودند.<sup>۴</sup> چون سپاهیان مسلمان به فرماندهی خالد بن ولید برای سرکوب مرتدین به بزآخه رسیدند، عیینه بن حصن فزاری نیز به همراهی هفتصد نفر از قوم خویش به یاری طلیحه اسدی آمده بود.<sup>۵</sup>

روایت شده است که در هنگام نبرد، طلیحه خود را در عبایی پیچانده بود و ادعا می نمود که منتظر وحی است و چون کار جنگ بالا گرفت عیینه بن حصن به نزد او آمد و بدو گفت: که آیا ذو النون، فرشته وحی بر تو نازل شد؟ و او نیز جواب منفی داد. آنگاه عیینه بن میدان به میدان جنگ برگشت و پس از چندی نبرد بار دیگر به خیمه طلیحه اندرون شد و سؤال خود را بازگو نمود و باز هم همان جواب را شنید و چون بار سوم به نزد طلیحه آمد، وی جواب داد: بله، فرشته وحی به نزد من آمد. عیینه پرسید: چه وحی آورده است؟ و طلیحه پاسخ داد که این آیات را نازل نمود که: (ان لک ریحی کرهه و حدیثا لا تنساه).<sup>۶</sup> بدین معنی که تو را نیز آسیایی چون آسیای او هست و قصه ای که هرگز فراموش نمی کنی.<sup>۷</sup>

۱. تاریخ طبری، ج ۴ ص ۱۳۸۵؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۴ ص ۷۷.

۲. تاریخ طبری، صص ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۸ ص ۴۴؛ مقریزی، امتاع الأسماع، ج ۱۴ ص ۲۳۵.

۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۸ ص ۴۲.

۴. دانشنامه ی جهان اسلام، موسسه دائره المعارف الفقه الاسلامی، ج ۱ ص ۱۲۵۸.

۵. تاریخ ابن خلدون (ترجمه)، ج ۱ ص ۴۸۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱۱ ص ۱۵۷؛ مقریزی، امتاع الأسماع، ج ۱۴ ص ۲۳۵.

۶. ابن خلدون، ج ۱ ص ۴۸۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱۱ ص ۱۵۷؛ مقریزی، امتاع الأسماع، ج ۱۴ ص ۲۳۵.

۷. تاریخ طبری، ج ۴ ص ۱۳۸۵؛ این جمله نیز بصورت دیگری ترجمه شده است بدین صورت که: همانا تو را روزی است که آغازش از آن تو نیست اما سرانجام گردش آن با توست و سخنی است که هرگز فراموش نخواهی کرد. نک: مقدسی، آفرینش و تاریخ (ترجمه ی البدء و التاریخ)، ج ۲ ص ۸۴۲.

با شنیدن این سخن عینه برآشفت و به قوم خود گفت که طلیحه دروغگویی بیش نیست و بدین صورت قوم خود را به عقب نشینی از میدان جنگ و ترک یاری طلیحه و اسدیان فراخواند. پس از پراکنده شدن قبیله غطفان که به سرکردگی عینه بن حصن در جنگ شرکت داشتند، گروهی از یاران طلیحه نزد او گرد آمدند و بدو گفتند که حالا چه باید کرد؟ و او در حالی که اسب خویش را برای فرار آماده می‌کرد و همسرش (نوار) نیز شتری آماده کرده بود، پاسخ داد که هر که می‌تواند چنین کند و کسان خود را نجات دهد و آنگاه از طریق منطقه حوشیه به سوی سرزمین شام گریخت و جمع یاران وی پراکنده شدند و تعداد بسیاری از آنان نیز کشته شدند.<sup>۱</sup>

### فرار طلیحه به شام و اسلام آوردن او

پس از درهم شکستن جریان ارتداد بنی اسد و فرار طلیحه به شام، وی به نزد طایفه کلب فرود آمد و چون از اسلام آوردن مجدد بنی اسد و غطفان و بنی عامر آگاهی یافت، خود نیز مسلمان شد و در ایام ابوبکر به قصد حج عمره به مکه رفت و هنگامی که از نزدیکی مدینه گذشت، برخی به ابوبکر گفتند: که این طلیحه است؟ با او چه کنیم؟ و ابوبکر پاسخ داد که او را کاری نداشته باشید که خداوند او را به اسلام هدایت کرده است.<sup>۲</sup>

همچنین وی در عهد خلافت ابوبکر، طی اشعاری خطاب به ابوبکر، از کشتن عکاشه بن محسن اسدی و ثابت بن اقرم اظهار پشیمانی نمود و از خلیفه طلب عفو و بخشش کرده و به دروغین بودن ادعای نبوت خویش و گمراهی خود اعتراف نموده و چنین سرود:

ندمت علی ما کان من قتل ثابت ..... و عکاشه العیمی ثم ابن معبد  
و أعظم من هذین عندی مصیبه ..... رجوعی عن الإسلام رأی التعمد  
فهل یقبل الصدیق ائی مراجع ..... و معط بما أحدثت من حدث یدی  
و ائی من بعد الضلالة شاهد ..... شهادة حق لست فیها بملحد  
بأنّ إله الناس ربّی و ائنی ..... ذلیل و انّ الدین دین محمد<sup>۳</sup>

ترجمه ابیات:

۱. تاریخ طبری، ج ۴ ص ۱۳۸۶.

۲. تاریخ طبری، ج ۴ ص ۱۳۹۰.

۳. المقدسی، البدء و التاريخ، ج ۵ ص ۱۵۹؛ همچنین نک: یعقوبی، ج ۲ ص ۷.

از کشتن ثابت و عکاشه و ابن معبد و آنچه رفت پشیمانم/ مصیبت بزرگتر از اینها، اینکه به عمد از اسلام بازگشتم./ آیا صدیق، این بازگشت مرا می‌پذیرد و اینکه از پس آن کارها دست خود را پیش آورم./ و من از پس آن گمراهی گواهی می‌دهم گواهی حق که در آن هیچ الحادی ندارم که خداوند پروردگار من است و من/ خوار و ناچیزم و دین دین محمد است.<sup>۱</sup>

سرانجام پس از وفات ابوبکر و در خلافت عمر بن خطاب، برای بیعت با خلیفه جدید به مدینه آمد و عمر بدو گفت: تو قاتل عکاشه و ثابت هستی. به خدا هرگز تو را دوست نخواهم داشت. و طلیحه پاسخ داد که ای امیر مؤمنان چه اهمیتی دارد که خدا دو کس را به دست من کرامت شهادت داه و مرا به دست آنها خوار نکرد. و هنگامی که عمر بیعت وی را پذیرفت به او گفت: که ای فریبکار، از کاهنی تو چه به جای مانده است؟ و طلیحه پاسخ داد: یک دم یا دو دم در کوره بجاست و آنگاه به محل قوم خویش بازگشت و آنجا بود تا زمانیکه به سوی عراق رهسپار گردید.<sup>۲</sup>

### نتیجه‌گیری

با توجه به چگونگی روند شکل‌گیری ارتداد در میان قبیله بنی اسد و برخی قبائل همپیمان آن و همچنین با توجه به خصوصیات و ویژگی‌های رهبر اصلی این ارتداد و برخی دیگر از سران آن و نیز خواسته‌های مرتدین و مذاکرات آنان با دولت مدینه قبل از درگیری وسیع طرفین، روشن می‌گردد که این جریان در واقع نوعی اعتراض به حاکمیت قریش و ابا داشتن این قبائل از پرداخت زکات که آن را نوعی خواری برای خویش تلقی می‌نمودند، و همچنین جاه‌طلبی رهبران آنان برای تقسیم سلطه بر عرب میان خویش و قریش بوده است و آنچه این سبب گرد آمدن این جمعیت زیاد از افراد به دور طلیحه بن خویلد که رهبری این ارتداد وسیع را عهده دار بود، همان پیوند عصبیت قبیله‌ای بوده و کمتر نشانی از ایمان راسخ آنان نسبت به ادعای نبوت رهبرشان در میان آنان دیده می‌شود؛ چرا که شکست طلیحه و فرار او از مرگ و میدان نبرد و گریختن به شام و آنگاه اسلام آوردن مجدد وی پس از ارتداد، خود دلیلی محکم بر پوچی ادعاهای پیشین نبوت او بوده است.

۱. آفرینش و تاریخ (ترجمه البدء و التاریخ)، ج ۲ ص ۸۴۲.

۲. تاریخ طبری، ج ۴ ص ۱۳۹۱.

## منابع و مأخذ

- ابن اثیر، عز الدین علی، *کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه ابو القاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۱.
- ابن اثیر، عزالدین، *أسد الغابه فی معرفه الصحابه*، بیروت، دار الفکر، ۱۹۸۹/۱۴۰۹.
- ابن جوزی، ابو الفرج عبد الرحمن بن علی، *المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک*، تحقیق محمد عبد القادر عطا و مصطفی عبد القادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، ط الأولى، ۱۹۹۲/۱۴۱۲.
- ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی، *الاصابه فی تمییز الصحابه*، تحقیق عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معوض، بیروت، دار الکتب العلمیه، ط الأولى، ۱۹۹۵/۱۴۱۵.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، *مقدمه ابن خلدون*، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم، ۱۳۷۵.
- ابن سید الناس، أبو الفتح محمد، *عیون الأثر فی فنون المغازی و الشمائل و السیر*، تعلیق ابراهیم محمد رمضان، بیروت، دار القلم، ط الأولى، ۱۹۹۳/۱۴۱۴.
- ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر، *البدایه و النهایه*، بیروت، دار الفکر، ۱۹۸۶/۱۴۰۷.
- ابن مسکویه، ابوعلی، *تجارب الأمم*، جلد یکم، مترجم ابو القاسم امامی، تهران، سروش، ۱۳۶۹. جلد ۵ و ۶: علی نقی منزوی، تهران، ۱۳۷۶.
- ابن هشام، عبد الملک، *السیره النبویه*، تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلبی، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
- اوچ اوک، بحریه، *تاریخ پیامبران دروغین در صدر اسلام*، ترجمه وهاب ولی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیق فرهنگی، ۱۳۶۴.
- بلاذری، احمد بن یحیی، *جمل من أنساب الأشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر، ط الأولى، ۱۹۹۶/۱۴۱۷.
- بلاذری، احمد بن یحیی، *فتوح البلدان*، ترجمه محمد توکل، تهران، نشر نقره، چاپ اول، ۱۳۳۷.
- پاکتچی، احمد، «پژوهشی در کتابشناسی جنگهای رده»، *مجله مقالات و بررسیها*، شماره ۶۶، زمستان ۱۳۷۸.
- ثقفی، سیدمحمد، «بازشناسی رفتار پیامبر اسلام (ص) با جریان ارتداد و تغییر عقیده»، *مجله علوم اسلامی*، زمستان ۱۳۸۹.
- جودکی، محبوبه، «زمینه‌های سیاسی شکل‌گیری جریان رده»، *مجله مطالعات تاریخ اسلام*، تابستان ۱۳۸۸.
- حسن ابراهیم حسن، *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه ابو القاسم پاینده، تهران: انتشارات بدرقه جاویدان، چاپ دوم، ۱۳۸۶.
- *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۸۶.

- دروزه، محمد عزه، *تاریخ العرب فی الاسلام*، (بیروت، المكتبة المصریه)، ۱۸۸۹.
- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام*، تحقیق عمر عبد السلام تدمری، بیروت، دار الكتاب العربی، ط الثانية، ۱۹۹۳/۱۴۱۳.
- شهیدی، سیدجعفر، *تاریخ تحلیلی اسلام*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ چهل و چهارم، ۱۳۸۸.
- صالحی شامی، محمد بن یوسف، *سبیل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد*، تحقیق عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معوض، بیروت، دار الکتب العلمیه، ط الأولى، ۱۹۹۳/۱۴۱۴.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری*، ترجمه ابو القاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۵.
- عالم زاده، هادی، *استقرار و تحکیم خلافت در مدینه*، تاریخ اسلام، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ج ۱۵.
- مقدسی، محمد بن طاهر، *آفرینش و تاریخ*، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات آگه، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- مقدسی، مطهر بن طاهر، *البدء و التاریخ*، بورسعيد، مكتبة الثقافة الدينية، بی تا.
- مقریزی، تقی الدین احمد بن علی، *امتاع الأسماع بما للنبی من الأحوال و الأموال و الحفده و المتاع*، تحقیق محمد عبدالحمید النمسی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ط الأولى، ۱۹۹۹/۱۴۲۰ هـ.
- واقدی، محمد بن عمر، *کتاب الرده مع نبذه من فتوح العراق و ذکر المشی بن حارثه الشیبانی*، تحقیق یحیی الجبوری، بیروت، دار الغرب الاسلامی، ط الأولى، ۱۹۹۰/۱۴۱۰.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۷۱ شمسی.